

روشنفکران بر سر پیچ اول راه انقلاب!

مهر دادحجتی

واقعیت این است تقریباً همه روشنفکران سرشناس از «اشغال سفارت امریکا» حمایت کردند! مهم‌ترین آنها که در کانون نویسندگان ایران عضویت داشتند در دو بیانیه جداگانه از آن رویداد حمایت کردند. بیانیه نخست، با امضای محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، هوشنگ ابتهاج، سیاوش کسرای، فریدون تنکابنی و محمدتقی برومند منتشر شده بود که بلافاصله با استقبال چهره‌هایی روبرو شده بود. چهره‌هایی همچون: جمال میرصادقی، محمدقاسمی، جلال سرفراز، ناصر مودن، هانیبال‌الخاص، ناصر ایرانی، بهزاد فراهانی، رکن‌الدین خسروی، احسان طبری، بهاء‌الدین خرمشاهی، نازی عظیمی، امیرحسین آریانپور، پرویزمسجدی و کاظم هژیرآزاد... البته بلافاصله پس از انتشار، گروه کثیری خواهان اضافه شدن نامشان در این بیانیه شده بودند که طی روزهای بعد در جراید نامشان منتشر شد. اما بیانیه دوم با امضای دکتر باقر پرهام، دکتر غلامحسین ساعدی، احمد شاملو، دکتر اسماعیل خوئی، محسن یلفانی منتشر شده بود. گروهی دیگر از اعضای بلندپایه کانون نویسندگان که چندان تمایلی به همراهی با گروه نخست نداشتند، آنها به «توده‌ای بودن» گروه نخست معترض و راه خود را از آنها جدا کرده بودند. ضمن اینکه بیانیه اول، خطاب به آیت‌الله خمینی نوشته شده بود و بیانیه دوم خطاب به دانشجویان خط امام. مشی گروه دوم به چریک‌های فدایی نزدیک بود و گروه نخست به حزب توده، هرچند هر دو گروه سال‌ها با باور «چی» شعر و داستان منتشر کرده بودند و تا پیش از بهمن ۵۷ چندان نشانه‌ای از چنین اختلاف عمیقی بروز نکرده بود و بعدها فریدون تنکابنی ریشه این اختلاف را به «ده شب» معروف گره زده بود و از اختلافی که در همان شب‌ها نطفه بسته بود، سخن به میان آورده بود. در پیام نخست خطاب به آیت‌الله خمینی آمده بود: «حضور عالی آیت‌الله العظمی امام خمینی (ره) رهبر آزموده و رهشناس انقلاب اسلامی ایران در تایید سیاست استوار ضد امپریالیستی آن بزرگوار، ایران که با اشغال لانه فتنه‌انگیزی و جاسوسی سفارت امریکا از سوی جوانان عزیز و ارجمند دانشجوی ما می‌رود تا به اوج قله امروزی

برسد. در همگامی با قشرهای انبوه، زحمتکش و محروم ایران که انقلاب اجتماعی، استقرار عدل و برابری و نیل به حد آبرومندی از رفاه در سایه کار شریف و بارور را دنباله طبیعی و ضروری انقلاب سیاسی میدانند و به امید اینکه خلق قهرمان ایران با مجاهدات جانبازانه خود موفق گردد تا استقلال سیاسی، اقتصادی، مالی، نظامی و فرهنگی کشور را به نحو اکمل تحقق بخشد و در سایه دین چنین استقلال واقعی حقوق و آزادی‌های مدنی و اجتماعی را برای همه افراد مردم و شرکت عملی‌شان را در اداره امور ملی و محلی، به دور از هرگونه تبعیض تامین کنند. ما امضاکنندگان زیر، اعضای کانون نویسندگان ایران که به فعالیت دوره اخیر این کانون معترض بوده و هستیم اعلام می‌داریم که سقف مبارزه ما همان سقف واحد انقلاب به رهبری امام است و از این پس نیز، همچنان که در گذشته، نیروهای اندیشه و قلم و بیان هر يك از ما وقت خدمت به خلق و انقلاب خلقی و اسلامی ایران خواهد بود. با سلام و درود گرم انقلابی. محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، سیاوش کسرای، امیرهوشنگ ابتهاج (سایه)، فریدون تنکابنی، محمدتقی برومند. (۱۵ آبان ۱۳۵۸)

این بیانیه به شکل تلگرام به محل اقامت آیت‌الله خمینی در قم ارسال شده بود. با آنکه در آن نامی از حزب توده برده نشده بود اما امضاکنندگان اصلی همه از اعضای حزب بودند که به نظر در ادامه سیاست‌های این حزب در حمایت از سیاست‌های رهبر پر نفوذ انقلاب آن را نوشته بودند. بیانیه‌ای که بعدها با انتقادهای بسیاری از سوی گروه‌های سیاسی مخالف روبرو شده بود. این بیانیه در روزهای بعد توسط چهره‌های فرهنگی و هنری بسیاری امضا و در روزنامه‌ها بازنشر شد. پنج نویسنده بیانیه که همه از اعضای ارشد کانون نویسندگان بودند، مورد اعتراض دیگر اعضای پر نفوذ کانون قرار گرفتند و مدتی بعد از کانون اخراج شدند! شناخته‌شده‌ترین چهره‌هایی که تصمیم به اخراج آن پنج نویسنده گرفته بودند، احمد شاملو و غلامحسین ساعدی بودند. افرادی با افکاري سازشناپذیر که سر آشتی با رهبران انقلاب نداشتند. آنها از همان ابتدا با چپ‌های حزب توده، مرزبندی خود را آشکار کرده بودند. حمایت‌های مداوم ارگان رسمی حزب توده - «مردم» - از آیت‌الله خمینی و همچنین دادگاه‌های انقلاب، این چهره‌ها را از آنها کاملاً دور کرده بود و حالا کار رسماً به جدایی کشیده بود. احمد شاملو در برابر هوشنگ ابتهاج ایستاده بود! «روزگار غریبی» بود. روزگاری پر نوسان و پر هیاهو که مدام آستان حادثه بود. گروه دوم اما در بیانیه‌ای خطاب به دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نوشته بود: «دانشجویان عزیز جای بسی شادمانی است که جوهر اصلی انقلاب ایران یعنی مبارزه بی‌امان با امپریالیسم جهانی به‌ویژه امپریالیسم

امریکا، يك بار ديگر به همت شما فرزندان رشيد ملت در دستور روز قرار گرفت. اقدام شما در لحظه‌اي كه امپرياليسم امريكا شاه فراري را در دامان خود پناه داده است نشان داده كه دانشگاه همچنان سنگر مبارزه در راه آزادي و استقلال ميهن عزيز است و پرچم جهاد ضد امپرياليسيستي را قهرمانانه به دوش مي‌كشد. هيات دبيران كانون نويسندگان ايران به نمايندگي از جانب كلييه اعضاي اين كانون وظيفه خود مي‌دانند كه در اين لحظات حساس به روح ضد امپرياليسيستي مبارزه مقدس شما درود بفرستد و آرزو كند كه ميهن ما در پرتو همبستگي و يكپارچگي همه نيروهاي مترقي و ضد امپرياليسيست از سلطه جهان‌خواران بين‌المللي رهايي يابد و آزادي و دموكراسي مبتني بر حاكميت توده ما كه سنگ بناي شكوفايي انديشه و تفكر و اعتلاي فرهنگ جامعه است در پرتو رهايي كامل ملت ما از سلطه امپرياليسم خون‌خوار هرچه زودتر در سرزمين ما تحقق پيدا كند. ما از صميم قلب اميدواريم همچنان كه مبارزه عليه دستگاه ديكتاتوري شاه مخلوع به قيام يكپارچه خلق و سرنگوني رژيم پليد شاهنشاهي منجر شد، اين بار نيز قاطعيت موضع ضد امپرياليسيستي شما به يك مبارزه بي‌وقفه و آگاهانه در همه سطوح عليه امپرياليسم بينجامد.» اين بيانيه با امضاي دكتور باقر پرهام، دكتور غلامحسين ساعدي، احمد شاملو، دكتور اسماعيل خويي و محسن يلفاني منتشر شده بود. همان «پنج سوار سرنوشت» كه قرار بود سرنوشت كانون نويسندگان را پس از آن تصفيه، در دست بگيرند! آنها هم البته بعدها مورد اعتراض ديگران قرار گرفتند چنان كه بعدها فريدون تنكابني گفته بود؛ بيشتر كساني كه از تلگرام آن پنج عضو اخراجي به آيت‌الله خميني حمايت كرده بودند، در اعتراض به «روش خودسرانه و سلطه‌جويانه» هيات دبيران كانون - يعني شاملو و ساعدي و آن سه تن ديگر - دسته‌جمعي از كانون كناره‌گيري كرده بودند.

اما تنها حمايت روشنفكران از «اشغال سفارت امريكا» نبود كه عجيب بود! مخالفت رييس دولت وقت با آن حركت انقلابي دانشجويان، به مراتب عجيب‌تر بود! چون چندي بعد هم، همه آن روشنفكران امضاكننده آن دو بيانيه و هم اعضاي دولت موقت، همه در شمار مغضوبان درآمدند و هر يك به سرنوشت عجيبی گرفتار شدند. به نظر اتفاق عجيبی بود؛ مخالفت «مهندس مهدي بازرگان» با اقدام دانشجويان خط امام! عجيب از اين رو كه او مورد اعتمادترين فرد در ميان همه رجل سياسي براي تشكيل دولت در حساس‌ترين برهه تاريخ، در چشم آيت‌الله خميني بود. او مورد توافق همه گروه‌هاي انقلابي نزديك به رهبران انقلاب بود. كسي كه كارنامه مبارزاتي داشت و سال‌هاي را در زندان شاه گذرانده بود. در دولت مصدق، مسووليت نفت جنوب را برعهده داشت و به رهبر

ملي نزيديك بود و همه مبارزان بزرگ او را از نزيديك ميشناختند. از جمله آيتالله سيدمحمود طالقاني كه بسيار به او نزيديك بود. او نيز در شمار كساني بود كه پس از كودتاي ۲۸ مرداد بارها از سوي رژيم آزار ديده بود. او در ۱۵ خرداد ۴۲ از آيتالله خميني حمايت و تمامي سال ۵۷ را براي پيروزي انقلاب تلاش كرده بود. حالا اما در برابر اشغال سفارت، موضعي برخلاف موضع آيتالله خميني گرفته بود. او نگران بر هم خوردن اوضاع و از دست رفتن دستاوردهاي اصلي انقلاب و به انحراف كشيده شدن انقلاب بود. به همين خاطر هم بلافاصله در اعتراض به آن، استعفا داده بود. اتفاق مهمي بود. نخستين گروه از ياران سرشناس انقلاب، صف خود را از صف ديگران جدا كرده بود. مهندس بازرگان، معتقد به برقراري نظم و استقرار قانون بود. او در مقام رييس نخستين دولت انقلاب، نياز به اقتدار براي برقراري نظم داشت. او بارها همه گروه‌ها و احزاب را پس از پيروزي، به آرامش و خويشتنداري دعوت كرده بود و از همه براي اقدامات قانوني مهلت خواسته بود. چيزي كه البته با آن شور و هيجان انقلابي سازگار نبود. همه در آن روزها، بي‌قرار و هيجانزده بودند. هيچ‌كس قرار در خانه نشستن نداشت. هيچ‌كس براي اقدامات سنجيده «گام به گام» تحمل نداشت! همه اقدام «قاطعانه» و «انقلابي» طلب مي‌كردند و اين با روحيه بازرگان، البته همخواني نداشت. دانشجويان خط امام هم، همه انقلابي‌هاي دو آتشهاي بودند كه قصد شعله‌ورتر كردن آتش انقلاب داشتند. شعله‌ور كردن احساسات «ضدامپرياليستي» كه بتوان جهان را هم متوجه اين نقطه از كره خاك كرد! چنانكه اين اتفاق رخ داد. دولت موقت انقلاب پيش از يكسالگي، به دست خود انقلابيون مسلمان و البته با حمايت روشنفكران چپ ماركسيست از هم فرو پاشيد و رهبر كاريزماتيكي و پرنفوذ انقلاب، تمام قد از اقدام دانشجويان حمايت كرد. او در جمله‌اي تاريخي آن حركت را «انقلابي بزرگ‌تر از انقلاب اول» ناميده بود. کشور هم از همان تاريخ - ۱۳ آبان ۱۳۵۸ - وارد دالاني از وقايع غيرقابل بازگشت و مهم شده بود. وقايعي كه سرنوشت کشور را براي هميشه تغيير مي‌داد و انقلاب را به مسيري تازه مي‌برد. سرنوشت همه آنها كه از آن اقدام انقلابي حمايت كردند اما بيشباهت به سرنوشت همه آنها كه با آن اقدام - اشغال سفارت - مخالفت كردند چندان بيشباهت نبود. هر دو گروه مغضوب شدند. گروهی منزوی و گروهی مهاجرت كردند. كانون نويسندگان مدتي پس از انقلاب به محاق رفت و تا سالها اجازه فعاليت پيدا نكرد. احمدشاملو پس از چند تلاش براي انتشار نشریه، از هرگونه فعاليت آشكار بازماند. غلامحسين ساعدي به فرانسه کوچ كرد. به‌آدين به همراه بسياري از سران حزب توده دستگير و محاکمه شد. احسان طبري نيز همچون به‌آدين روزگاري را در زندان

گذرانند. هوشنگ ابتهاج پس از اخراج از کانون، از همه فعالیت‌ها منع شد و راه غربت در پیش گرفت و در «کلن» منزل کرد. محسن یلفانی و اسماعیل خویی نیز هریک راه غربت در پیش گرفتند و جلاي وطن کردند. سیاوش کسرایی - سراینده ترانه «والا پیامدار» با صدای فرهاد که به «محمد» شهره شد - راهی مسکو و سپس وین شد و همانجا در غربت و سرما مرد. مهندس بازرگان، حزبش - نهضت آزادی ایران - غیرقانونی اعلام و از هرگونه فعالیت سیاسی منع شد. ابراهیم یزدی وزیر خارجه فعال و نزدیک او هم برای همیشه طرد شد. اما دانشجویان مسلمان پیرو خط امام هریک سرنوشت دیگری یافتند. آنها ابتدا - همچون سلبریتی‌های روزگار - بسیار محبوب و سرشناس شدند. دانشجویان پیش‌تر گمنام که به ناگاه بسیار سرنوشت‌ساز شدند. آنها سال‌ها بعد هم در پیچ دیگر تاریخ به ملاقات مردم آمدند. در «دوم خرداد ۱۳۷۶» که این‌بار نیز سرنوشت تازه‌ای رقم زدند! عجیب نیست؟!

م: □□□□□□ □□□□□□ 13 □□□□ □□□□□□ 1402 □□□□□□